

[در شماره ۱۲۸-۱۲۷ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین ۱۳۷۷، تحت عنوان «فرضیه‌های نژادی در علوم سیاسی و بررسیهای تاریخی جایی ندارد.» درباره غیرعلمی بودن فرضیه‌های نژادی به نکات مختصری اشاره شده است. در نوشته زیر مسئله تقسیم گروههای انسانی به نژادهای «آریا»، «سامی»، «تُرک» و چگونگی تعمیم فرضیه‌های نژادی مورد بررسی قرار گرفته است.]
مقدمه:

ارائه کنندگان فرضیه‌های نژادی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی در اروپا را می‌توان بطور عمده به دو دسته تقسیم نمود:

۱- گروهی که در مطابقت با متن عهد قدیم (تورات) وجود منشاء واحد برای نوع بشر (حضرت آدم) را پذیرفته و پیدایش «نژاد»ها را معلول عللی مانند شرایط زیست... می‌دانستند (MONOGENETIKER) مانند بوفون، کانت، گوینو، ماینر و...

۲- گروهی که در رد و نفی متن عهد قدیم در مورد خلقت انسان، از وجود چند منشاء برای نوع بشر (وجود آدم دوم، چند آدم یا گروه انسانی ماقبل خلقت آدم) سخن می‌گفتند (POLY-GENETIKER) و بدین ترتیب برای هر یک از گروههای انسانی - و بخصوص برای «نژاد» سفید اروپایی - منشاء جداگانه و خاص (غیر از حضرت آدم تورات) تعیین می‌کردند. از این گروه می‌توان ولفگانگ گوته^(۱)، فرانسوا ولتر^(۲)، کارل لینه^(۳) و... را نام برد.

با وجود اختلاف نظر صریح و قطعی در باب مسئله خلقت انسان، فرضیه پردازان هر دو گروه درباره موضوع و متن اصلی و جان کلام فرضیه‌های نژادی یعنی قبول وجود «نژادهای» مختلف انسانی با مشخصات جسمانی و براین اساس، فکری و فرهنگی متفاوت، رده‌بندی انسانها به «نژاد»های برتر و پست‌تر، زیرین و زیرین بر پایه مشخصات جسمی که به استعدادهای فکری و فرهنگی نیز تعمیم داده می‌شد، قبول برتری جسمی (زیبایی)، فکری و فرهنگی نژاد سفید (اروپایی) بر ساکنان همه قاره‌ها و همه سرزمینها، تفویض مقام رهبری و سیادت

به این «نژاد» در جامعه جهانی و بدیهی و طبیعی دانستن سلطه و حکومت آنان بر همه «نژاد»های دیگر و... توافق اصولی و کامل داشتند.

واضعان فرضیه‌های نژادی در هر دو گروه با تعمیم فرضیات خود درباره شکل مجمله و سایر اعضای بدن، رنگ پوست و مو و چشم به جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و بررسی‌های تاریخی که بررسی دوران باستان، تاریخ جهان، سرزمینها و اقوام ناشناخته و حتی گروههای انسانی فرضی را دربر می‌گرفت به این نتیجه می‌رسیدند که نژاد سفید(اروپایی) گاهی تمام و گاهی بخشی از آن پایه‌گذار تمدن، مشعلدار و حافظ تمدن در جامعه بشری بوده و هست.

وجود چند مسئله و پرسش اساسی، بررسی‌ها و ساختار نظریات ارائه کنندگان فرضیه‌های نژادی را دچار مشکل می‌نمود که برای حل آن نظریه پردازان هر یک از دو گروه بر اساس اعتقادات مذهبی، نظریات سیاسی و فلسفی و بطور عمده وابستگی‌های طبقاتی خود به دادن پاسخ مبادرت می‌کردند.

یکی از این نکات، مسئله تعیین محل اقامت اولیه حضرت آدم، آدم دوم یا گروه انسانهای اولیه (URVOLK) در کره زمین بود.

برای گروه اول دادن پاسخ مشکلی ایجاد نمی‌کرد، زیرا با توجه و قبول متن عهد قدیم (تورات)، محل اقامت اولیه حضرت آدم روی کره زمین، باغ عدن در شرق قرار داشت. در این مورد در عهد قدیم آمده: «... خداوند باغی در عدن بطرف شرق غرس نمود... و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته چهارشعبه شد، نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا تلاست احاطه می‌کند... نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می‌کند و نام نهر سیم حدقل که به طرف شرق آشور جاریست و نهر چهارم فرات...»^(۴)

از نامداران گروه دوم، ولتر ادعا می‌کرد که: «آدم همه چیز حتی نامش را از هندیها گرفته است.»^(۵) به این ترتیب مسئله خلقت آدم مورد تردید قرار می‌گرفت و بطور ضمنی پذیرفته می‌شد که «هندی‌ها» حتی به صورت یک جامعه پیشرفته قبل از آدم وجود داشته‌اند. اما درباره این

فرضیه‌های نژادی «آریا» و «سامی» نادرست است

دکتر شاپور رواسانی
استاد کرسی اقتصاد اجتماعی
در دانشگاه اولدنبورگ - آلمان

سؤال که هندی‌ها خود چگونه به وجود آمده‌اند از سوی نظریه‌پردازان این گروه پاسخی یا نظری داده نمی‌شد.

برای گروه نخست از نظریه‌پردازان، مسئله «نژاد»های متفاوت انسانی از زمانی شروع می‌شد که بر پایهٔ عهد قدیم کشتی حضرت نوح پس از فروکش کردن طوفان «... بر کوه‌های اراط قرار گرفت»^(۶) و فرزندان حضرت نوح، سام، حام، یافت (چنان که در عهد قدیم آمده است) صاحب فرزندان شدند.

با توجه به این مطلب که در ارتفاعات و کوه‌ها، بقایای حیوانات دورانه‌های گذشته کشف می‌شد، عدهٔ زیادی از نظریه‌پردازان نژادی در دورهٔ روشنفکری اروپای قرن هیجدهم به این نکته معتقد بودند که گهوارهٔ جامعهٔ بشری و خاستگاه بشر اولیه، در کوه‌ها - خشکی‌های بیرون از آب دریاها و اقیانوسها - قرار داشته است.

همهٔ این نظریه‌پردازان می‌دانستند که مرتفع‌ترین کوه‌ها در کرهٔ زمین سلسله جبال هیمالیاست که از شمال هند تا تبت و چین ادامه دارد و مرتفع‌ترین قلهٔ آن اورست در تبت است اما به نظر می‌رسد از آن رو که در همهٔ فرضیه‌های نژادی (ساخت اروپایی غربی) چین محل سکونت نژاد «زرد» محسوب می‌شده و نژاد «زرد» در این همهٔ فرضیه‌ها در ده‌ای بسیار پایین‌تر از نژاد «سفید» قرار می‌گرفته و داشتن چنین اجدادی از «نژاد پست» نمی‌توانسته مورد قبول ساکنان اروپا قرار گیرد و در توضیح و تشریح و اثبات فرضیه‌های نژادی اروپایی مشکلات فراوان ایجاد می‌کرده، تمایل تعیین‌کنندهٔ فرضیه سازان بر این قرار گرفته که محل کوه‌ها و در رابطه با آن، محل سکناى بشر اولیه (URVOLK) در همهٔ نوشته‌ها به جای چین، شمال هند ذکر شود^(۷). به نظر بایلی (ستاره‌شناس) اولین انسانها در جزیرهٔ گرونلند یا جزیرهٔ نواسمیلیا (NOW-ASEMILYA) در دریای یخ‌بستهٔ شمال (اقیانوس منجمد شمالی) زندگی می‌کرده‌اند و سپس به درهٔ رود گنگ مهاجرت کرده و در آنجا علوم و هنر را ابداع کرده‌اند^(۸) به نظر کانت تبت محل اولیهٔ زندگی انسانهای اولیه بود^(۹) به نظر هررد - HERD پس از طوفان نوح اولین انسانها در ارتفاعات

کوه‌های آسیا زندگی می‌کرده‌اند^(۱۰). نکتهٔ دیگری که از طرف هر دو گروه نظریه‌پردازان نژادی (ونه تمام آنان) مورد بررسی قرار می‌گرفت و موجب بروز اختلاف می‌شد یافتن پاسخ این سؤال بود که حضرت آدم یا آدم دوم یا اولین گروه انسانی به چه زبانی سخن می‌گفته یا می‌گفته‌اند و زبان اولیهٔ بشر (URSPRACHE) چه بوده است؟ در این باره نیز نظریات فراوانی ابراز می‌شد که در حقیقت مانند نظریات در باب محل اقامت آدم، آدم دوم یا انسانهای اولیه، بیانگر اعتقادات دینی، سیاسی یا تصورات نژادی، قومی و درپاره‌ای موارد احساسات ناسیونالیستی و برتری‌جویی کلنیالیستی ارائه‌کنندگان بود، نه بیشتر.

برخی ادعا می‌کردند که زبان عبری قدیمی‌ترین زبانهاست و کسانی دیگر معتقد بودند که حضرت آدم به آلمانی سخن می‌گفته چون زبان آلمانی بهترین زبانهاست و به این جهت زبان اولیه (UR SPRACHE) بوده است^(۱۱). یا حداقل این که زبان بشر اولیه (URVOLK) از همهٔ زبانها به زبان آلمانی نزدیکتر بوده است^(۱۲). تا قرن هیجدهم در محافل فرهنگی کشورهای اروپای غربی به استناد متن عهد قدیم این نظر که زبان عبری زبان انسانهای اولیه بوده و همهٔ زبانهای دیگر از آن منشعب شده‌اند نظری مسلط به شمار می‌رفت. این نظر بتدریج در مبارزهٔ فرهنگی و سیاسی میان کلیسا و متفکران دورهٔ روشنگری اروپا مورد تردید قرار گرفت.

یوهان داوید میشللیز JOHANN DAVID MICHALIES (۱۷۹۱-۱۷۷۸) از جمله اولین زبان‌شناسانی بود که تردید خود را آشکارا ابراز نمود و معتقد بود که به هیچ وجه دلیلی وجود ندارد که همهٔ زبانها از منشاء واحد منشعب شده باشند^(۱۳).

پس از انتشار ترجمهٔ زند (اوستا) بوسیلهٔ آنکتیل دوپرون ANQUTIL DU PEXRON (۱۷۷۱) و انتشار نتیجهٔ تحقیقات ویلیام جونز WILLIAM JONES دربارهٔ زبان سانسکریت که قرابت ساختاری این زبان با پاره‌ای از زبانهای اروپایی را نشان می‌داد^(۱۴) توجه زبان‌شناسان و ادبا و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی در اروپا

به این زبان معطوف گردید و مسئلهٔ تک ریشه‌ای بودن زبان کنار گذاشته شد.

برای نظریه‌پردازان و زبان‌شناسانی که به هر علت در پی اثبات صحت متون عهد قدیم دربارهٔ وقایع تاریخی و اجتماعی جامعهٔ بشری بودند یا به علت اعتقادات دینی خود را مکلف به پیروی از این متون می‌دانستند مسئلهٔ نامگذاری زبانها تا حدی روشن بود. برپایهٔ فهرست عهد قدیم دربارهٔ اقوامی که از فرزندان حضرت نوح آغاز می‌شدند یک دسته از زبان‌ها به نام سام فرزندان حضرت نوح زبان‌های سامی، و آنچه در نتیجهٔ گزارش‌های پرون و جونز مطرح شده بود به نام فرزندان دیگر حضرت نوح، زبان یافشی نام گرفت. شلوزر SCHLOZER (۱۸۰۸ - ۱۷۳۵) زبان‌ها را به سامی و یافشی تقسیم کرد^(۱۵). گرچه نامگذاری سامی مورد قبول قرار گرفت و حتی امروزه هم به کار می‌رود، اما برای بسیاری از نظریه‌پردازان و زبان‌شناسان که به عهد قدیم اعتماد و اعتقادی نداشتند، نامگذاری «یافشی» قابل قبول نبود. زبان‌شناسان آلمانی این گروه زبانی را هند - ژرمنی INDOGERMANISCH و زبان‌شناسان دیگر کشورهای اروپای غربی و سپس آمریکا آن را هند - اروپایی INDOEUROPEAISCH و در مواردی آریایی نامیدند^(۱۶). این اختلاف در نامگذاری و اصرار در حفظ و کاربرد آن بیش از آنکه دلیل علمی داشته باشد علل سیاسی داشته و دارد و نفوذ سیاست در علم را نشان می‌دهد. هنوز در نشریات آلمانی دربارهٔ زبان، از هند - ژرمنی و در نشریات کشورهای دیگر از زبانهای هند - اروپایی سخن گفته می‌شود و متأسفانه پاره‌ای از زبان‌شناسان در مستعمرات نیز بر حسب تمایلات سیاسی یا اینکه در کدام کشور اروپایی تحصیل کرده باشند یکی از این دو اصطلاح را به کار می‌برند.

استدلالی که هر یک از طرفین در ردّ صحت و دقت نامگذاری طرف دیگر می‌کنند هنوز هم تکرار می‌شود. از طرفی گفته می‌شود گروه زبانی که هند - اروپایی معرفی می‌شود تمام زبانهای موجود در قارهٔ اروپا را در بر نمی‌گیرد لذا نمی‌توان در نامگذاری آن از کلمهٔ اروپا استفاده نمود؛ ایرادی که وارد است. طرف دیگر

اعتراض می‌کند که قوم ژرمن (ساکنان آلمان قدیم) نمایندهٔ کلّ اقوام ساکن و زبانهای رایج در قارهٔ اروپا نبوده و نیست و لذا نمی‌توان گروه زبانی را هند - ژرمنی نامید؛ این ایراد هم وارد است. به این نکات اضافه می‌شود که همهٔ اقوامی که در گذشته در هند زندگی می‌کرده‌اند به زبان واحدی سخن نمی‌گفته‌اند بنابراین چگونه می‌توان بر نام هند انگشت گذاشت و اصولاً مراد از هند، کدام پهنهٔ جغرافیایی است؟ سراسر شبه قارهٔ هند، تا چین و تبت و سرزمین‌های آسیای جنوب شرقی یا قسمتی از آن در شمال؟ و دیگر اینکه «... بطور کلی باید گفت که دورهٔ پیش از تاریخ زبانهای اروپایی مبهم است و نمی‌توان دانست که پیش از پیدایش زبانهای هند - اروپایی (اگر این نامگذاری را بپذیریم - ش - ر) زبان مردم آن چه بوده است زیرا در اروپا نوشته‌ای که تاریخ آن از هزارهٔ اول پیش از میلاد تجاوز کند به دست نیامده است.^(۱۷)» در تعمیم فرضیه‌های زبان‌شناسی به فرضیه‌های انسان و مردم‌شناسی و نژادی، کارهای کریستف ماینرس CHRISTOF MAINERS (۱۸۱۰ - ۱۷۴۷) نقش اساسی داشتند. ماینرس بوجود رابطه میان خلق (VOLK) و نژاد (RASSE) تأکید و از مفاهیم زبان‌شناسی برای نامگذاری «نژادها» استفاده می‌کرد. در آثار ماینرس فرهنگ و زیست‌شناسی در رابطهٔ مستقیم و ساختاری با یکدیگر قرار دارند^(۱۸). آمیختن مفهوم نژاد با خلق و ملت (NATION) و تعمیم اصطلاحات زبان‌شناسی به این سه، راه را برای ارائهٔ نظریات ظاهراً علمی دربارهٔ منشأ انسانها، تاریخ اجتماعی جامعهٔ بشری و پیدایش فرهنگ‌ها و تمدن‌ها گشود.

فریدریش شله گل FRIDRICH SCHLEGEL به درهم آمیختن مسئلهٔ خویشاوندی زبانی با منشأ اقوام و خویشاوندی قومی (که رفته رفته تبدیل به خویشاوندی نژادی (!) شد). ادامه داد^(۱۹) و بر این اساس در پی یافتن گروههای انسانهای اولیه URVOLK برآمد. او در اثری که در سال ۱۸۰۸ انتشار داد از گروههای انسانهای والاتیاری سخن گفت که از کوههای شمال هند - «بام دنیا» -

سایر اقوام و در کنار آنها. در نوشته‌های هردوت به هیچ وجه اشاره‌ای به مقام و منزلت خاص و انحصاری قوم آریا در پیدایش علم و فرهنگ و هنر در میان نیست و سخنی نیز در این مورد گفته نمی‌شود که این قوم احتمالاً از دیگر اقوام قدیمی‌تر بوده، نکته‌ای هم دربارهٔ مشخصات جسمانی آنان ذکر نشده است تا بتوان به استناد آن، این قوم را چه به لحاظ جسمانی و چه از جهت فرهنگی و فکری قوم «برتر» و «برگزیده» دانست.

طبیعتاً در میان اعضای قوم آریا، مانند همهٔ اقوام جهان انسانهای شریف و شریب، راستگو و دروغگو،... وجود داشته‌اند. بدین سبب خیال‌پردازی شیرین و شاعرانه‌ای خواهد بود اگر کسی افراد يك قوم را - هر قومی که می‌خواهد باشد - از صدر تا ذیل و بعنوان يك واحد غیر قابل تقسیم و تفکیک، شریف، «مهمان دوست» و پهلوان بداند و از تعلق احتمالی و خیالی بدان قوم یا «نژاد» قرین افتخار شود و خود را تافتهٔ جداافتاده در جامعهٔ بشری بداند.

در هر حال هر معنایی برای واژهٔ «آریا» قائل شویم، فقط با يك نامگذاری سرو کار داریم و این نام هیچ فضیلت و زیبایی یا پلیدی و زشتی که ارثی هم باشد (!) همراه نداشته و ندارد.

اگر تصورات شله گل را به همان صورت که نوشته پذیریم، باید قبول کنیم که «ملل بزرگ» از يك قوم خاص و ناچار ملل کوچک از قوم یا اقوام دیگری برخاسته‌اند و این بزرگی و کوچکی هم به گونهٔ ارثی ادامه یافته است. با قبول چنین تصوراتی، علت یا علل همهٔ وقایع تاریخی و تحولات اجتماعی به مسئلهٔ وراثت نژادی محدود می‌شود و ناگزیر باید پذیرفت که «ملل بزرگ» و «ملل کوچک» امروز فرزندان «ملل بزرگ» و «ملل کوچک» دوران باستان‌اند. در چنین حالتی باید در سرزمینهای «ملل کوچک» امروزی به جای کوشش در جهت تغییر و تکامل نظامهای اقتصادی و اجتماعی به «اصلاح نژاد» پرداخت و شاید در این صورت وارد کردن تعدادی از افراد «نژاد برتر» از «ملل بزرگ» در شمار مهمترین اقلام وارداتی درآید.

پیدایش، توسعه و تکامل علم و فرهنگ و

به جلگه آمده‌اند (البته گفته نشده که از کجا به بام دنیا آمده بوده‌اند - ش - ر) حکومتها تشکیل داده‌اند و پایه‌گذار فرهنگ و تمدن بشری شده‌اند. در تصورات و تخیلات شله گل که ادامهٔ تصورات قبلی‌اش در باب جایگاه انسانهای اولیه بود، بر اثر امتزاج این اقوام با ساکنان سرزمینهای شمال هند قوم جدیدی به وجود آمد که بعداً به سوی غرب مهاجرت کرد. شله گل نوشت «این اندیشه غریب نیست که بزرگترین حکومتها و ممتازترین ملل از يك قوم برخاسته‌اند» (۲۰). اما نوشت که مراد از ملل بزرگ کدام ملل‌اند، گرچه می‌توان حدس زد که در ذهن و فکر شله گل این ملل کدام بوده‌اند، اما به هر حال شله گل جان کلام نظریاتی را که بعداً دربارهٔ نژاد آریا ارائه شد بیان کرده بود.



آنگتیل دوپرون در مقاله‌ای که در سال ۱۷۶۸ انتشار داد، به نقل از هردوت، واژهٔ آریا را برای نامگذاری اقوام به کار برد (۲۱). هردوت در فهرست نام اقوامی که در لشکر خشایارشا (۴۸۰ ق - م) در جنگ با یونان شرکت داشتند از پارسیان، مادها، آشوری‌ها، باختریان، هندیان، آریاها، خزرها، عرب‌ها،... نام می‌برد. هردوت (۶۹ - ۷/۶۲) گذشته از این که پیدایش نام پارس (PERSER) را به زئوس خدای یونانی نسبت می‌دهد (۷/۶۱) دربارهٔ مادها می‌نویسد: «... فرمانده قشون مادها تیکرانس هخامنشی بود... اینها (مادی‌ها - ش - ر) قبلاً بطور عام آریا نامیده می‌شدند... اما بعداً نام دیگری به خود دادند.» (هردوت - ۷/۶۲) نکتهٔ جالب این است که هردوت در مورد هخامنشیان از مادها نام می‌برد نه پارسیان. دیگر این که هردوت از آریاها (DIE ARIER) به مثابهٔ قومی در کنار اقوام دیگر یاد می‌کند (هردوت ۷/۶۶) و آنان را از مادها، پارسیان، هندها، عرب‌ها، آشورها، خزرها جدا می‌شمارد اما پارتیان، خوارزمیان، سغدیان و چند قوم دیگر را جزو آریاییان می‌داند (۲۲). ممکن است هردوت در جای دیگر اقوام دیگری را از جمله آریاییان دانسته باشد، اما با توجه به آنچه نقل شد می‌توان دریافت که به نظر هردوت آریاییان در زمان خشایارشا قومی بوده‌اند مانند

JOSEF WIES EAGE^(۲۷)، ژوزف ویزهوفر HOFER به آلمانی ABSTAMMUNG^(۲۸)، پیر له کوک PLER LECOQ به فرانسه-DE DE-PIERRE BRI-SENDANCE^(۲۹)، و پیر بریانت ANT به فرانسه SOUCHE^(۳۰) که همه به معنی طایفه، خاندان، و نسل است ترجمه کرده‌اند، نه به معنای نژاد. نکته جالب این که در آثار باستان‌شناسان و مورخانی که درباره تاریخ شرق تحقیق می‌کنند بطور عمده سخن از قوم یا اقوام آریایی در میان است و کمتر کسی واژه نژاد را به کار می‌برد اما در نوشته‌های ادبا، سیاستمداران، داستان‌سرایان و نژادپرستان بر کلمه «نژاد» تکیه می‌شود. به هر حال به استناد نوشته‌های هرودوت و کتیبه‌های داریوش و خشایارشا نمی‌توان از «نژاد» آریا و صفات جسمانی و اخلاقی و فرهنگی و فکری خاص آریاییان سخن گفت. با قبول این نکته که ارائه فرضیه‌های نژادی در علوم طبیعی (بوفون و لینه) و سپس تعمیم آن به علوم اجتماعی و تاریخ (ماینرس، گوینو، بلومباخ، ...) و رده‌بندی گروه‌های انسانی بر اساس مشخصات جسمی (اندازه‌های جمجمه، بینی، زاویه صورت، پوست و...) به «نژادهای» برتر و پست فرهنگی و تمدنی از قرن هیجدهم در اروپا تحت شرایط رشد و توسعه کلنیالیسم آغاز گردیده و در قرن نوزدهم و بیستم ادامه یافته، نمی‌توان ایرانیان قدیم را متهم به داشتن تفکرات «نژادی» نمود. ویزهوفر می‌نویسد: «... تفکر نژادی برای ایرانیان قدیم امری بیگانه بود. آنان اگر گروه‌های دیگر را متعلق به خود نمی‌دانستند نه به علت صفات جسمانی یا صفات معین دیگری بود، بلکه به این علت که این گروه‌ها از شجره‌های دیگر بودند یا به زبان دیگری حرف می‌زدند.»^(۳۱)

در سرودهای مذهبی اوستایی (یشت‌ها) نیز واژه آریایی آمده است. در خردادیش (۵) از منزلگاه آریاییان، در آبان یشت (۱۳/۴۹) و (۱۵/۵۸) و (۱۸/۱۱۷) از ممالک آریایی، در (۱۷/۶۹) از آریایی‌های دیگر، در تیر یشت (۴/۶) از تیرانداز آریایی (آرش کمانگیر) و در (۹/۵۸) از ممالک اقوام آریایی، در (۹/۶۱) از ممالک آریایی، و در مهر یشت (۱/۴) از ممالک

هنر و اقتصاد و سازمانهای اجتماعی، اندیشه‌های سیاسی و فلسفی در جهان حاصل نبوغ «یک قوم» که از جانب خداوند یا تاریخ «برگزیده» شده باشد نبوده و نیست. در این جریان، چنان که اسناد و آثار باستانی و تاریخی اثبات می‌کند، اقوام و گروه‌های انسانی متعددی از سرزمینهای مختلف شرکت داشته‌اند (و دارند).

در ترجمه اسناد تاریخی از دوران هخامنشی نیز واژه آریا عنوان می‌شود. استاد پورداد در یادآوری کتیبه فارسی نقش رستم می‌نویسد: «... من داریوش هستم... پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریایی و آریانژاد هستم»^(۲۳). «قدیمی‌ترین سندی که در آن به خط میخی واژه آریا ذکر شده کتیبه بیستون داریوش است).

در ترجمه فارسی نرمان شارپ از فرمانهای هخامنشی، داریوش در کتیبه بیستون خود را «... پسر ویشتاسب، نوۀ ارشام هخامنشی، ...» معرفی می‌کند. در بند ۲ ستون ۴ این کتیبه آمده: «... این نبشته من (است) که من کردم بعلاوه به (زبان) آریایی بود، هم روی لوح، هم روی چرم تصنیف شد... بعلاوه من نسب نامه ترتیب دادم»^(۲۴). در این کتیبه، آریایی نام زبانی است که کتیبه بدان نوشته شده و داریوش از تعلق خود به یک گروه مردم هم‌زبان سخن می‌گوید و نه بیشتر. در ترجمه فارسی نرمان شارپ (کتیبه نقش رستم) بر فراز آرامگاه (DNA) داریوش چنین معرفی می‌شود: «داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی، پسر پارسی آریایی، دارای نژاد آریایی». این جمله در کتیبه شوش داریوش (DSE) نیز تکرار می‌شود^{۲۵} در کتیبه خشایارشا مکشوف در تخت جمشید (XPH بند ۲) نیز آمده: «... من خشایارشا، پسر داریوش، شاه هخامنشی، پسر پارسی آریایی، از نژاد آریایی»^{۲۶}. با توجه به آنچه از کتیبه بیستون نقل شد می‌توان دریافت که وی در کتیبه‌های نقش رستم و شوش در پی ترتیب دادن نسب‌نامه برای خود بوده، کاری که پسرش نیز ادامه داده است. درستی ترجمه کلمه به کار رفته در این کتیبه‌ها به «نژاد»، سخت مورد تردید است. رولاند کنت ROLAND KONT کلمه ای را که در کتیبه‌ها بکار رفته به انگلیسی LIN-

آریایی سخن گفته می‌شود^(۳۲). در زامیاد یشت

اقوام ایرانی آورده‌اند^(۳۳). تاریخ سرودن یشت‌ها هر زمان که باشد و آن را منسوب به هر دوره یا سرزمینی بدانیم نکته‌ای در باب مشخصات جسمانی آریاییان نمی‌توان در آنها یافت و به هیچ وجه به استناد مطالب و نکاتی که در آنها آمده نمی‌توان نسبت انحصاری پایه‌گذاری تمدن بشری و علوم و فنون و فرهنگ و هنر و مشعلداری منحصر بفرد فرهنگ جهانی را به «آریا»ها داد و آنان را «نژاد» برتر دانست. در باب زیستگاه آریاییان گفته می‌شود: «آریاهای ایرانی پیش از آنکه بر اثر فشار اقوام آلتایی به فلات ایران مهاجرت کنند با هندیهای قدیم در سرزمینی بنام آریوارته ARIAVARTA یعنی چراگاه آریاها می‌زیستند و به شبانی روزگار می‌گذراندند... دیگر قبایل آریایی راه خود را به طرف مغرب ادامه داده و در محلی بنام آتریانا و جا - AIR YANAVAEJA که محل آن مانند آریا وارته بر ما معلوم نیست و فقط نامی از آن در کتاب اوستا رفته است به فلات ایران در آمدند و آن سرزمین را به نام خود آتریانا یعنی آریانا نام نهادند که بعداً به کلمه ایران مبدل گشت^(۳۴)».

آیا اصولاً همه افرادی که قوم آریا را تشکیل می‌داده‌اند بدون استثنا شریف، شجاع، پهلوان، قهرمان و... بوده‌اند و آیا می‌توان برای گروه‌های انسانی «صفت قومی» چنانکه فرضیه‌های نژادی در پی اثبات آند قائل شد؟ اگر بپذیریم که قوم یا اقوام آریایی بر اثر فشار اقوام آلتایی چراگاه‌های خود را ترک کرده‌اند، پذیرفته‌ایم که اقوام دیگری غیر از آریاها نیز همزمان با آنان وجود داشته‌اند و دیگر مسئله قوم اولیه (VOLK) و زبان اولیه (UR-SPRACHE) در رابطه با آریاها نمی‌تواند مطرح باشد و باز این سؤال بدون پاسخ می‌ماند که این قوم یا اقوام از کجا به این چراگاهها آمده بوده‌اند. دیگر این که، براساس این نقل قول، اقوام آلتایی دستکم از نظر جنگی بر آریاها تفوق داشته‌اند و برخلاف تصور، تخیل و تبلیغ نظریه پردازان نژادی اشاره‌ای هم - ولو مختصر - به صفات جسمانی و استعداد‌های فوق‌العاده و خاص فرهنگی قوم (اقوام) آریایی در متون اوستایی

باترجمه مقاله آنگیل دیرون بوسیله کلوکر KLEUKER (۱۷۷۷) به آلمانی، واژه آریا وارد مباحث نژادشناسی، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی در حیطه زبان آلمانی شد^(۳۵) و از آن زمان افسانه‌سازی و بهره‌برداری سیاسی از این واژه آغاز گردید. اولین زبان‌شناسی که در جهت درهم آمیختن زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و فرضیه‌های نژادی - سیاسی به کلمه آریا معنای وسیع بخشید فردریک شله گل بود (۱۸۱۹) که کوشید به استناد وجود شباهت در ریشه و ساختار لغات در زبان‌ها، خویشاوندی قومی (نژادی) اقوام ژرمن (آلمان) با ایرانیان (PERSER) را ثابت کند و از این طریق برای آنان اجداد آسیایی و آریایی بیابد. شله گل می‌نویسد: «... اجداد ژرمن ما را تا زمانی که در آسیا بودند باید تحت نام آریا جست^(۳۶)».

به نظر شله گل، ARI يك ریشه ژرمنی است زیرا با کلمه EHRE (به معنای شرافت) رابطه دارد^(۳۷). اما در زبان آلمانی کلمات دیگری نیز می‌توان یافت که بیش از EHRE شبیه کلمه ARI باشد مانند ARIE به معنای (تك خوان همراه با وسیله موسیقی)^(۳۸). بکار بردن کلمه EHRE از طرف شله گل نشان می‌دهد که چگونه این زبان‌شناس با نظر قبلی و تعیین کننده به صورتی که مطابق مراد و مقصود ناسیونالیستی‌اش باشد زبان‌شناسی را با مردم‌شناسی و فرضیه‌های نژادی مخلوط کرده است.

به نظر می‌رسد اگر شله گل به خود زحمت می‌داد یا اگر در پی اثبات اهداف ناسیونالیستی خود نبود می‌توانست در بسیاری از زبانهای دیگر و در سرزمینهای دیگر نیز برای کلمه ARI موارد مشابه یانزدیک با معنای دیگر پیدا کند؛ بطور مثال گفته می‌شود که آریا از ریشه AR (آر) به معنای کره زمین است^(۳۹). در ودا، آریا به معنای خارجی (FREMDER)، کسی که خارج از جامعه و دایی قرار نگرفته باشد، و همچنین به معنی مهمان و دشمن آمده است^(۴۰). در هر حال تاکنون میان نظریه پردازان و کارشناسان بر سر معنی آریا توافقی صورت نگرفته و هر زبان‌شناس آن را

مطابق سلیقه یا عقیده سیاسی خود ترجمه و معنا کرده است. به نظر نگارنده، احتمال می‌رود آریا تنها يك معنای جغرافیایی داشته باشد.

به هر حال نظریه پردازان اروپایی در سده‌های هیجده، نوزده و بیست اعم از زبان‌شناسان، ارائه کنندگان فرضیه‌های نژادی و نظریات سیاسی، کسانی که در پی یافتن گروه انسانهای اولیه در سرزمینهای کوهستانی و آدم دوم، اجدادی مناسب برای اروپاییان (غیر از پسران حضرت نوح)، اثبات برتری فرهنگی، علمی، هنری و اجتماعی (موروثی) نژاد سفید و بویژه بخشی معین از آن بودند، ابزار مناسب خود را یافتند. پایه استدلال این نظریه پردازان این بوده (و هست) که بر پایه شباهت‌ها، قرابت‌ها و مقایسه و ریشه‌یابی زبان‌شناسانه، می‌توان منشأ اقوام انسانی و خویشاوندی قومی (نژادی) میان گروههای انسانی را نشان داد و اثبات کرد.

ژرژ فردریش هگل نیز مبلغ پرنفوذ چنین نظری بود و یقین داشت که اقوام اولیه از آسیا به سایر نقاط (و بطور عمده اروپا - ش - ر) مهاجرات کرده‌اند^(۴۱) همچنین از پیشگامان تبلیغ نظریه مهاجرت اقوام (آریایی) از شمال هندوستان به دیگر نقاط می‌توان از کارل ریتز CARL RITTER جغرافیدان نام برد که با ذکر جزئیات جریان مهاجرت این اقوام را نخست به قفقاز و از آنجا به سایر نقاط شرح می‌داد^(۴۲) کریستین لاسن CHRISTIAN LASSEN در ادامه تخیلاتی که در میان زبان‌شناسان توسعه یافته بود اصرار داشت به گروه‌های زبانی خویشاوند به جای هند - ژرمنی یا هند - اروپایی، آریایی اطلاق و نام آریا به نخستین قوم انسانی (URVOLK) نیز داده شود^(۴۳). گرچه لاسن در سالهای بعد ترجیح داد از صفت هند - اروپایی استفاده کند، اما واژه آریا در زبان‌شناسی و فرضیه‌های نژادی - سیاسی باقی ماند.

لاسن (۱۸۴۵) معتقد بود که آریاها، سازمان یافته‌ترین، فعال‌ترین و خلاق‌ترین اقوام بشری بوده‌اند^(۴۴). نظریه‌پرداز دیگری به نام اوگوست فریدریش پوت AUGUST FRIEDRICH POTT نیز کوشش نمود بعنوان زبان‌شناس و با دلایل زبان‌شناسی منشأ آسیایی (آریایی) ساکنان اروپا

را اثبات کند^(۴۵). ارنست رنان ERNST RENAN از نژادپرستان بنام و مؤثر در افکار عمومی کشورهای اروپایی در انتشار فرضیه آریا محسوب می‌شود که با بهره‌گیری از الفاظ شیوا اما تهی از معانی علمی، به خیال‌پردازی خود میدان می‌دهد: «بگذار ما به این قلّه‌های مقدس سلام کنیم، جایی که [از آنجا] نژادهای بزرگ، کسانی که آینده بشریت را با خود داشتند برای اولین بار به بی‌پایانی‌ها نظاره می‌کردند. [اینان] دو عامل را به خود آوردند که چهره جهان را تغییر داد: اخلاق و عقل. پس از این که نژاد آریایی بعد از هزاران سال مشقت بر کره زمین که در آن سکونت دارد حکومت کرد، اولین وظیفه‌اش این خواهد بود که اسرار این سرزمین را کشف کند^(۴۶).» به نظر ارنست رنان «نژاد آریا» به علت عقل و دانشش و به عسارت دیگر به علت جستجوگری عاقلانه، دقیق و فلسفی‌اش، به علت حقیقت‌جویی‌اش که به نظر می‌رسد موروثی باشد بر جهان حاکم خواهد شد^(۴۷). جالب است که در همه نوشته‌های فرضیه‌پردازان نژادی به جنایات و غارتگری‌های وحشیانه «نژاد سفید» در مستعمرات اشاره‌ای نمی‌شود. به نظر می‌رسد این فرضیه‌پردازان دزدی، غارت، کشتار و دست‌زدن به هر جنایتی را «حق» طبیعی و مشروع «نژاد سفید» می‌دانستند (و می‌دانند) و از اخلاق درک خاص و محدودی داشتند (و دارند). مبلغ دیگر فرضیه‌های برتری «نژاد آریا» بر سایر اقوام جهان و خویشاوندی ساکنان اروپا با این نژاد که از آسیا (هند) به سایر نقاط (اروپا) آمده و به علت مبارزه دائمی‌اش با نژادهای دیگر حاکم بر تاریخ شده، ماکس مولر MAX MULLER بود^(۴۸). سالها بعد، ماکس مولر (۱۸۷۳) نظر خود را پس گرفت و هشدار داد که کلمه آریا را می‌توان فقط در بررسی‌های زبان‌شناسی به کار برد، نه در نامگذاری نژادی؛ و در این رابطه تأکید کرد که: «شخص به سهولت فراموش می‌کند که وقتی ما از فامیل‌های آریایی یا سامی صحبت می‌کنیم، دلیل آن فقط تقسیم‌بندی زبانهاست. زبانهای آریایی و سامی وجود دارند، اما غیر علمی است که از «نژاد آریا»، «خون آریا» یا از «جمجمه آریایی» سخن گفته شود و سپس رده‌بندی مردم شناسی

را براساس زبانشناسی قرارداد. زبانشناسی را باید بطور کلی و دقیق از مردم‌شناسی جدا نگهداشت. پس از این که این دو علم، اقوام و زبانها را مستقل از یکدیگر رده‌بندی کرده‌اند زمانی می‌رسد که می‌توان نتایج حاصله را مقایسه کرد اما در همان حال نیز نمی‌توان از مجموعه آریایی یا زبان جمع‌جمه درازان (DOLICHOKEPHALISCHEN SPRACHEN) سخن گفت. (۴۹). «با وجود این که ماکس مولر آشکارا نظریات قبلی خود را در باب «نژاد آریا» پس گرفت، هنوز در اکثر کتب و فرهنگها همان نظریات اولیه وی نقل می‌شود.

ارائه فهرستی - حتی محدود - از نام کسانی که در باره «نژاد آریا» تبلیغ کرده‌اند در این جا مقرر نیست. این فرضیه چنان در نوشته‌های سیاسی و باصلاح علمی - ایدئولوژیک یا تاریخ نگاری‌ها تکرار شده که برای عده زیادی جنبه بدیهی یافته است (۵۰). یوهان کاسپار بلونچلی JOHAN CAS-PAR BLUNTSCHLI در مقاله‌ای که در سال ۱۸۷۵ انتشار داد نژاد سفید را به دو شاخه آریایی و سامی تقسیم کرد و افزود «خداوند حکومت بر کره زمین را در دست خانواده خلقهای آریایی نژاد سفید قرار داده...» (۵۱). بلونچلی با این گفتار - که بعداً از طرف آدولف هیتلر تکرار شد - آریاها را به «قوم برگزیده خدا» ارتقاء می‌داد.

از نویسندگانی که بدون هر گونه پشتوانه علمی و تاریخی به نشر «فرضیه نژاد آریا» در مجموعه نظریات نژادی خویش پرداخته‌اند و توانسته‌اند در افکار ادبا، سیاستمداران و مورخان چه در کشورهای سرمایه‌داری استعماری و چه در مستعمرات با موفقیت فراوان نفوذ کنند، گوینو است.

به نظر گوینو «نژاد سفید» تنها نژادی است که از جانب خداوند برای حکومت بر نژادهای پست تعیین شده است. این امر تقدیر الهی است و نمی‌توان در آن تغییری داد زیرا خداوند از همان ابتدای خلقت استعدادها را میان نژادها تقسیم کرده است و اگر بخش آریایی نژاد سفید در اروپا رهبری را به دست نگیرد تمدن رشد نخواهد کرد. گوینو از «انسان آریایی، خون آریایی و نژاد آریایی سخن می‌گوید (۵۲)». به نظر وی «نژاد

آریا» زیباترین نژاد انسانی است؛ افراد این نژاد قدبلند، رنگ پوست سفید، موهای طلایی و چشمان آبی داشته‌اند و این نژاد برتر این مشخصات جسمانی را حتی پس از اختلاط با سایر اقوام توانسته حفظ کند (۵۳). بررسی اجمالی تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد که نظریات گوینو در باره «نژاد سفید»، «نژاد آریا» چیزی جز تخیلات و تصورات بی‌پایه نیست و تا امروز هیچ گونه اطلاعی در باره رنگ پوست، شکل بدن و چهره و سایر صفات جسمانی گروهی انسانی و قومی که گوینو و دیگران آن را «نژاد آریا» می‌نامند وجود ندارد (۵۴).

با این که بطلان نظریات گوینو به اثبات رسیده و امروزه کسی آنرا جدی تلقی نمی‌کند، هنوز در گفته‌ها و نوشته‌های پاره‌ای از روشنفکران جوامع مستعمراتی سخن از «انسان آریایی» به میان می‌آید.

بازی با کلمات و کوشش برای بهره‌برداری از زبان‌شناسی، اساس استدلال‌های نژادی گوینو است که با لحن شاعرانه و خیال‌انگیز ارائه می‌شود و در چنین عالمی گوینو مدعی است که «نژاد آریا» پایه‌گذار تمام تمدن چه اروپایی و چه غیراروپایی بوده است (۵۵). هوستون استوارت چمبرلین H. STEWART CHAMBERLIN (۱۹۲۷ - ۱۸۵۵) شاخه آریایی نژاد سفید را نژاد برتر در جامعه بشری می‌دانست. به نظر چمبرلین حتی حضرت مسیح نیز يك پیغمبر آریایی بوده و این نکته را اختصاصات حضرت عیسی مسیح مانند دوست داشتن، ترحم و شرف که به نظر چمبرلین فقط از مشخصات روانی نژاد آریاست ثابت می‌کند (۵۶). مقصد و نظر سیاسی چمبرلین را نقل قول ذیل بخوبی فاش می‌کند: «... حتی اگر ثابت شود که در گذشته، هیچ‌گاه نژاد آریایی وجود نداشته، ما می‌خواهیم این [نژاد آریا - ش - ر] در آینده وجود داشته باشد. برای مردان عمل این [امر] يك نقطه نظر تعیین کننده است (۵۷)». به نظر آدولف هیتلر، نژاد آریا خالق هنر، علم، فرهنگ جهانی و نگهدارنده آن است... تاریخ جهان به جنگ‌هایی میان نژاد برتر (آریا) دارای چشم آبی، موی طلایی با نژادهای پست منجر خواهد شد و این مبارزه با غلبه نژاد برتر پایان

خواهد یافت. در مدح نژاد آریا سخنان هیتلر دنباله نظریات گوبینو، چمبرلین، ریشاد واگنر و بلونچلی است (۵۸).

چنان که گفته شد، نه فقط در باره معنی کلمه آریا اختلاف نظر فراوان وجود دارد، بلکه کسی نمی‌تواند ثابت کند که این قوم یا اقوام از کجا آمده‌اند، صفات جسمانی و مشخصات فرهنگی‌شان چه بوده، و چه چیزی آنان را بر سایر اقوام برتری می‌داده و آیا اصولاً می‌توان از قوم یا نژاد یا فرهنگ خالص سخن گفت؟ گر چه تاکنون نظریات فراوانی در باب محل اقامت اولیه آریاها بعنوان جایگاه اولیه مطرح شده (۵۹)، اما حتی بر فرض صحت یکی از این نظریات، باز این سؤال اساسی بی‌پاسخ می‌ماند که آریاها از کجا بدان سرزمین آمده بوده‌اند و اگر منطقه‌ای خاص ذکر شود می‌توان سؤال را تکرار کرد.

با این که بطلان فرضیه‌های نژادی و بی‌پایه بودن نظریات ابراز شده در زبان‌شناسی و ادبیات در باب «انسان اولیه»، «زبان اولیه» و «وطن اولیه» به اثبات رسیده، اما هنوز از نژاد «آریا» و صفات جسمانی (زیبایی) و برتری‌های فرهنگی این «نژاد» یا قوم بر دیگر «نژادها» و اقوام سخن گفته می‌شود (۶۰) و در پاره‌ای محافل فرهنگی و سیاسی جوامع مستعمراتی از این «نژاد» یا قوم بعنوان پایه‌گذار تمدن و فرهنگ جهان یاد می‌کنند. اما چگونه می‌توان قومی را که در باره‌اش هیچ کس درست چیزی نمی‌داند و تنها در بازیه‌های زبان‌شناسی یا رهاکردن دامن تخیلات شاعرانه مقام شامخی در تاریخ می‌یابد، پایه‌گذار و مشعلدار تمدن جهان دانست و همه افتخارات و امتیازات را بدو نسبت داد، و برایش مقامی برتر از همه مردم جهان قائل شد و بعد به همه این امتیازات و افتخارات خود ساخته «نژادی» افتخار کرد و خود را بالاتر و بهتر از دیگر اقوام و مردم جهان دانست. نه تاریخ جهان و نه تاریخ ایران را نمی‌توان با بکارگرفتن فرضیه‌های نژادی یا زبان‌شناسی بررسی نمود و توضیح داد.

«کمی اطلاعات باستان‌شناسی و انسان‌شناسی موجب شده است که نظرات پیشماری در باره مردمی که در سپیده‌دم تاریخ مکتوب در ایران ساکن بودند طرح گردد و

برخی از این نظریات تنها بر شالوده زبان‌شناسی استوار است که رهنمودی خطرناک و غالباً گمراه‌کننده است. نظریات دیگر برگرفته از سیمایهای فرهنگی‌اند و در بسیاری از اوقات به تأثیراتی که اقوام گوناگون از بیرون مرزهای یک ناحیه فرهنگی برمی‌گیرند یا به دگرگونی‌هایی که در نتیجه اقتباس مهاجران تازه از پیشرفت‌های فرهنگی مردم بومی پیش می‌آید توجهی ندارند (۶۱).



تا قرن هیجدهم میلادی در محافل فرهنگی اروپای غربی در زمینه زبان‌شناسی نظر عمده این بود که در مطابقت با متن که عهد قدیم (تورات) سفر یازدهم، پس از فرونشستن طوفان نوح و تا زمان ساختن برج بابل «تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود.» (۶۲) خداوند گفت اکنون نازل شویم و زبان ایشانرا در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند... (۶۲) خداوند لغت تمام اهل جهان را مشوش ساخت.» و از این زمان به زبانهای مختلف در جامعه بشری سخن گفته می‌شود. در جریان رشد و توسعه فلسفه، علوم اجتماعی، تاریخ، بررسی‌های تاریخی و زبان‌شناسی در اروپا، زبان‌شناس آلمانی لودویگ فون شلوزر LUDWIG VON SCHLOZER (۱۷۳۵-۱۸۰۸) در سال ۱۷۷۱ با توجه به وجود شباهت‌ها و تفاوتها در گروههای زبانی دو گروه زبانهای خویشاوند سامی و یافثی را نامگذاری کرد - شلوزر با این پیشنهاد برای نخستین بار اصطلاح (زبانهای) سامی را در تقسیم‌بندی گروههای زبانی‌های خویشاوند به کار برد (۶۳).

پس از او آیش هورن EICHHORN در انتشار این نامگذاری در زبان‌شناسی سعی بلیغ نمود (۶۴).

نامگذاری سامی در زبان‌شناسی بسرعت معمول و متداول گردید و تا امروز هم به صورت یک دگم باقی مانده است.

همراه با مفهوم سامی در زبان‌شناسی، نام زبانهای خویشاوند هند - اروپایی، هند، ژرمنی، و آریایی نیز وارد علوم اجتماعی شد (۶۵).

چنان که گفته شد، گروه زبانهای آسیایی که شلوزر آن را گروه زبانی یافثی نام نهاده بود،

رفته‌رفته در آثار زبان‌شناسان دوره روشن‌فکری اروپا و اومانیست‌ها به نام گروه زبانهای هند-اروپایی، یا هند-ژرمنی خوانده شد.

به نامگذاری شلوزر (زبانهای سامی) ایرادهای فراوان گرفته شده است. یکی این که فهرست اسامی قبایل و اقوام و مردمی را که امروزه زبان‌شناسان در گروه زبانهای سامی قرار می‌دهند با فهرست اسامی قبایل و اقوامی که در فهرست تورات بعنوان اولاد و احفاد سام نام برده شده‌اند مطابقت ندارند و پاره‌ای از اقوام و قبایل که در گروه زبانهای سامی قرار داده می‌شوند در فهرست تورات جزو اولاد حام (فرزند دیگر نوح) آمده‌اند (۶۶).

این نکات نشان می‌دهد که نمی‌توان فهرست قبایل تورات را هم از نظر خویشاوندی قومی و هم از نظر خویشاوندی زبانی یکی دانست و به کار برد (۶۷) زیرا «این رده‌بندی و تقسیم [فهرست تورات - ش - ر] نه از نظر قومی و مردم شناسی و نه از نظر زبان شناسی بلکه از نظر تاریخی - سیاسی تنظیم شده است. بطور مثال کنعانی‌ها (همراه با دیگران فنیقی‌ها) به عنوان اولاد حام شمرده شده‌اند و بر عکس ایلامی‌ها، لیدی‌ها، آشوری‌ها و آرامی‌ها يك جا آورده شده‌اند. باید به این نکات افزود که در باب ۱۰ عهد عتیق تعداد زیادی زبان‌های مرده یا زبانهایی که در همان زمان بدان صحبت می‌شد ذکر نشده‌اند - زبانهایی که از وجود آنها در دوره‌های جدید مطلع شده‌ایم - اما از نظر زبان شناسی تمام اینها جزو زبانهای سامی محسوب می‌شوند (۶۸).

با آمیختن و تعمیم زبان شناسی به مردم شناسی در چارچوب فرضیه‌های تژادی، لغت و مفهوم سامی نیز رفته رفته مانند کلمه و مفهوم آریا از زبان‌شناسی وارد مردم شناسی و تژادشناسی شد (۶۹) و بتدریج سخن از اقوام سامی و «تژاد سامی» به میان آمد در حالی که «اقوام ریشه‌های دیگری دارند تا زبانها و تمام آنهايي که در يك گروه فامیل زبانی هستند خویشاوند قومی نیستند (۷۰)». در طول قرون ۱۸ و ۱۹ «... کوشش شد يك مقایسه زبان‌شناسی علمی با روش و نمونه هند - ژرمنی انجام گیرد و از این امر همان‌طور که در مورد اجداد اولیّه هند -

ژرمن‌ها رخ داده، موطن اولیّه سامیان را نیز تعیین کنند.» (۷۱)

در هم بودن و اختلاف نظر فاحشی که در باب و موطن اولیّه سامیان وجود دارد نشان می‌دهد که چگونه مانند کوشش صاحب نظران در یافتن موطن اولیّه برای «آریاها» به دنبال تصورات و اعتقادهای سیاسی و خیالات شاعرانه در همه احوال در چارچوب فرضیه‌های تژادی (اثبات وجود تژاد برتر)، در این مورد نیز نظریه پردازان با تعمیم فرضیه‌های زبان شناسی به مردم شناسی و تاریخ در پی یافتن محل اقامت اولیّه برای قوم اولیّه سامی برآمده‌اند و به هیچ نتیجه علمی و مستندی هم نرسیده‌اند. موطن اولیّه سامیان از جنوب اسپانیا و آفریقا (موریتانی، حبشه، سومالی، شمال آفریقا) و از عربستان، بابل، و ارمنستان تا فلات پامیر و سرزمینهای آسیای مرکزی نزدیک سیحون و جیحون جستجو شده (۷۲) و تاکنون نیز مانند موطن اولیّه «آریاها» پیدا نشده است!

به نظر مونتگمری - JAMES MONTGOMERY «سرزمین سامیان در تمدن‌های باستانی در دره‌های دجله و فرات و سوریه و فلسطین و بمانند کمربندی در صحرای شمال عربستان قرار دارد. عربستان محل ذخیره تژاد سامی است که فرهنگش را با خون سامی تازه می‌سازد و تکرار می‌کند (۷۳)».

سخنان مونتگمری را در بسیاری از کتب و تألیفات دیگر در باره «سامیان» می‌توان یافت اما تاکنون کسی توضیح نداده که مراد از خون سامی چه بوده و چیست و این خون چه ترکیبی داشته و دارد، چنان که در باره «خون آریایی» نیز تاکنون توضیحی داده نشده است؛ و باز هم این سؤال که چگونه می‌توان «خون» را با «فرهنگ» در رابطه قرار داد بدون پاسخ مانده است. به نظر فیلی PHILHY «عربستان جنوبی خاستگاه تژاد مردمانی است که ما آنان را به نام سامیان می‌شناسیم (۷۴)».

این استدلال شبیه همان است که در باره «انسان اولیّه» و «تژاد آریا» عنوان شده و می‌شود. آیا این تژاد انسانی (سامیان) در عربستان جنوبی یا از عدم به وجود گذاشته بودند و خلقت در این سرزمین صورت گرفته بوده؟ یا این که این گروه

از سرزمین دیگری بدانجا آمده بودند؟

از دید عده‌ای از صاحب‌نظران، عربستان موطن اولیه سامیان بوده است (۷۵) و چنان که یادآوری شد به نظر برخی دیگر فلات پامیر که در آنجا «در تماس نزدیک با آریاها زندگی می‌کردند و سپس از آنجا از طریق جنوب دریای خزر به جنوب غربی مهاجرت کرده‌اند» (۷۶). به این ترتیب عربستان یا افریقا نمی‌توانسته خاستگاه اولیه سامیان باشد (۷۷) بلکه طبق این نظر «سامیان» و «آریاها» هموطن بوده‌اند و شاید چون نزدیک هم زندگی می‌کرده‌اند روابطی هم داشته‌اند.

خیال پردازی نه فقط در باب خاستگاه اولیه «سامیان» همچون خاستگاه «آریاها» حد و حدودی نمی‌شناسد، بلکه پاره‌ای از صاحب‌نظران به رسم خطوط مهاجرت قوم «سامی» و مناسبات دوستانه‌اش با قوم «هند-ژرمن» نیز پرداخته‌اند: «این دو قوم [سامی و ژرمن-ش-ر] در زمانهای تاریخی دور تقریباً در جنوب شرقی یا مرکز اروپا یک قوم و یک زبان بودند. بعداً سامی‌ها جدا شدند و به طرف راههایی در آسیای صغیر و سوریه غربی به سرزمین‌های میان دریای مدیترانه و فرات و سرزمین‌های آمور رفتند» (۷۸). این نظر مقدمه «هم‌نژاد» دانستن سامیان و آریاها بود. در فرضیه‌های نژادی، نژاد سفید بعنوان نژاد برتر به دو گروه آریایی و سامی تقسیم می‌شود. بلونچلی (۱۸۵۷) نژاد سفید را به دو بخش آریایی و سامی تقسیم کرد و سامیان را تنها گروه و قومی دانست که در داشتن تفاوت و اختلاف فاحش با نژادهای پست [سیاهان، زردها، سرخ‌ها... ش-ر] با آریایی‌ها قابل مقایسه‌اند. (۷۹).

تراجیحی که نیز مانند بسیاری دیگر نژاد سفید را به دو بخش اقوام آریایی و اقوام سامی تقسیم می‌کرد (۸۰).

در مقابله با نظرات نژادی که «آریاها» و «سامی»ها را بر پایه صفات نژادی (شکل بینی، مجسمه و...) از هم جدا می‌کنند، نظریه‌پردازانی هم هستند که معتقدند «آریا» و «سامی»ها از نظر صفات نژادی با هم اختلافی نداشته و ندارند (۸۱) و در چارچوب نژاد سفید بر سایر «نژادها»ی انسانی برتری دارند (!) اما

بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که «تقسیم گروه‌های انسانی به نژادهای پست و برتر و سپس تقسیم نژاد سفید به آریا و سامی به کمک زبان شناسی در حقیقت و عمل یک رده‌بندی و تقسیم بندی سیاسی با مقاصد اقتصادی طبقاتی و استعمارپرست و پایه و اساسی در علوم طبیعی، علوم اجتماعی و تاریخ ندارد (۸۲).



در باره نژاد «سامی» و «آریا» می‌توان در بررسی چگونگی استدلال‌های نظریه پردازان نشان داد که هر وقت زبان‌شناسان خواستار نشان دادن حدود و ثغور یا محل زندگی اولیه یا خطوط مهاجرتی گروه‌های زبانی معینی هستند، از اقوامی که به نظرشان برپایه مشترکات زبانی در یک گروه قرار می‌گیرند یاد می‌کنند و هر وقت نظریه‌پردازان نژادی در صدد اثبات «هم‌نژادی» اقوامی برمی‌آیند از مشترکات و مشابهت‌های زبانی آنان سخن می‌گویند.

البته در طول تاریخ و از زمانهای بسیار دور در مناطق مختلف جهان اقوام و قبایل و گروه‌های انسانی متعدّد و مختلفی زندگی می‌کرده‌اند که زبان، فرهنگ و نام خودشان را داشته‌اند و با یکدیگر چه از نظر فرهنگی بمناسبت مهاجرت‌ها، مبادلات تجاری، جنگ‌ها و صلح‌ها مربوط بوده‌اند، اما در هیچ کتیبه یا سند تاریخی هیچ قومی به خود نام «سامی» نداده است. «عهد عتیق از اقوامی سخن می‌گوید که از سام منشأ گرفته‌اند، بی‌آنکه آنان را سامی‌ها یا سامی بنامد» (۸۳).

با توجه به آنچه گفته شد این پرسش مطرح می‌گردد که امروزه چگونه می‌توان در تعیین هویت تاریخی، قومی و فرهنگی، تعلق داشتن به یک قوم را که اصولاً بدین نام و نشان وجود نداشته است ملاک و پایه استدلال‌ها و بررسی‌ها قرار داد. دانش امروزی اثبات می‌کند که فرضیه‌های نژادی از بیخ و بن نادرست است و نمی‌توان جامعه انسانی را به استناد تفاوت‌ها در مشخصات ظاهری جسمانی، به «نژادها» رده‌بندی نمود، این رده‌بندی را به فرهنگ و تمدن و استعداد‌های فکری و ذهنی تعمیم داد و در درون یک «نژاد» معین نیز دست به تقسیم داخلی زد و آن را به

13. Borst: Der Turmbau von Babel. Stuttgart, Bd. III, 2, S. 1499ff.

14. Benfey, Th.: Geschichte der Sprachwissenschaft und orientalischen Philologie in Deutschland. München 1869, S. 333u. 348

Bopp, Franz: Vergleichende Grammatik des Sanskrit. Send armenischen, griechischen, lateinischen, alt slawischer, gotischen und deutschen. 3. Auflage, 1 Bd. Berlin 1868

Lassen: Über Herrn Professor Bopps. Grammatisches System der Sanskritsprache. In: Indische Bibliothek (Hsg.) August Wilhelm Schlegel. III. Bd., 1. Heft. Bonn 1830, S. 1-113

15. Borst (نقل قول ۸۲).

16. Meyer, Gustav: Von wem stammt die Bezeichnung In dogerman? In dogermanische Forschungen, II, 1892, S. 125-130

König, W.: dtv-Atlas zur deutschen Sprache. München 1978, S. 41

T.V. Gamkrelidze and v.v. Ivanova: The Migrations of Tribes Speaking the Idno-European Dialects from their Original Homeland in the East to their Historical Habitations in Eurasia.

In: Soviet Studies in History A 22-1-2, 1983b, S. 53-95

۱۷. رجوی، کاظم (ایزد) زبانهای هند-اروپائی یا هند-ایرانی: مجله هنر و مردم، شماره ۱۸، تهران ۱۳۵۶، ص ۶۲

18. Meiners Christoph: Grundriss der Geschichte der Menschheit (1793 Lemg). Rep 1981 (Hsg.) John Garber. Meisenheim

19. Schlegel, Friedrich: Philosophische Vorlesungen (1800-1807) 2. Teil (Hsg.) Jean Jacques. Anstett, München 1964, S. 146

Kritische Friedrich Schlegel Ausgabe Bd. 8. (Hsg.) Ernst Behler. Wien 1975, S. 116-117

20. Schlegel, F.: Über die Sprache und Weisheit der Inder. Heidelberg 1808. In: Kritische Friedrich Schlegel Ausgabe Bd. 8, S. 273

«... صمیمانه باید پذیرفت چون زبانها از راه اشاعه از قومی به قوم دیگر منتقل می شود، بحث نظری درباره (سرزمین اولیه نخستین نژاد هند و اروپایی) کم و بیش کار بی حاصلی است.»

هنری لوکاس، تاریخ تمدن از کهن روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۲۵.

Schlegel, F.: Vorlesungen über Universalgeschichte (1805-1806) Werke Bd. XIV. (Hsg.) J.J. Anstett. München 1960

Arens, H.: Sprachwissenschaft: Der Gang ihrer Entwicklung von der Antike bis zur Gegenwart. Frankfurt/Main 1974, S. 60

گروههای کوچکتری، که با زهم باید از لحاظ صفات جسمانی و مشخصات فرهنگی متفاوت بوده و یکی بر دیگری مزیت و برتری داشته باشد تقسیم نمود.

همچنین، بررسیهای زبانشناسی نشان می دهد که زبان شناسی نمی تواند پایه و اساس قوم شناسی یا چیزی شبیه آن باشد و با مقایسه ها و تحلیل های زبان شناسی نمی توان نوعی ردیابی و «فسیل شناسی» زبانی راه انداخت و بر اساس آن انسانها را به «نژادها»ی مختلف تقسیم و برایشان «وطن اولیه» و «زبان اولیه» تعیین کرد (۸۴).

دنباله دارد

منابع:

1. Goethes Gespräche mit Eckermann. Leipzig 1913, S. 263ff.

2. Todorov Tzvetan: On Human Diversity, Nationalism, Racism, Xenophobia in French touch Massachusset 1994, p. 101

3. Goerke, Heinz, Carl Linne. Stuttgart 1966 Carl Linne. Leipzig 1978

Lepenies, Wolf: Autoren und Wissenschaftler im 18. Jh. München 1988

Mosse, George: Geschichte des Rassismus in Europa. Königstein/Taunus 1978

4. The Holy Bible in Persian

کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی، کلدانی و یونانی ترجمه شده است - فارسی - سفر پیدایش، باب دوم (ص ۳)

5. Poliakov, Léon: Der Arische Mythos. Hamburg 1993, S. 210

۶. کتاب مقدس (عهد قدیم)، سفر پیدایش، باب هشتم، ص ۱۰

۷. ن. ک. POLIAKOV ص ۲۱۰

۸. همانجا، ص ۲۱۱

۹. همانجا، ص ۲۱۲

ن. ک.

Glaserapp, Helmuth: Das Indienbild Deutscher Denker. Stuttgart 1960, S. 11

10. Herde, Johann Gotfried: Ideen zur Philosophie der Geschichte X. Buch Kap Z B 1 III, S. 343

11. Borst, Arno: Der Turmbau von Babel. Geschichte der Meinungen über Ursprung und Vielfalt der Sprachen und Völker. Stuttgart 1959, Bd. II, 2, S. 659

12. Borst: Der Turmbau von Babel. Stuttgart 1957 - 1963, 6 Bände, Bd. III, 2, S. 1475-

- سرزمین ایران شوند... قسمت‌های کوهستانی این سرزمین بزرگ منشأ يك فرهنگ مادرشاهی قدیم‌تر بود... احتمال دارد فرهنگ ایران و شمال غرب هندوستان پیش از ورود طوایف آریایی دارای يك روح و مبداء واحد بوده و همین فرهنگ قدیم‌تر پس از ورود طوایف آریایی در مذهب و طرز تفکر و حتی خدایان آنان اثر گذاشته باشد.»
- محمدرضا جلالی نائینی، گزیده ریک‌ودا، بهار ۱۳۶۷، تهران، ص ۲۱.
- اگر نظر آقای نائینی را بپذیریم، باید قبول کنیم که فرهنگ و مذهب اقوام آریایی فرهنگ و مذهبی مرکب بوده و اقوام قدیم‌تر در آن سهمی داشته‌اند. بنابراین سخن گفتن از قوم «اولیه» و «فرهنگ خالص» درست نخواهد بود.
35. Göbel, John Friedrich: Kleukern, Bd. 12, S. 56-57
36. Wieshofer, J.: S. 150
37. Poliakov: S. 220
38. Der grosse Duden, Bd. I, 15. Auflage. Mannheim 1961, S. 127
39. Organ Troywilson: Hinduism' its Historical Development Woodburg, Barron's Educational Series 1974 (**The Aryans**) p. 48
40. Mayrhofer, Manfred: Etymologisches Wörterbuch des alten Indiranischen. Bd. I. Heidelberg 1986, S. 111
- Mayrhofer, Manfred: Die Indo-Arier im alten Vorderasien. Wiesbaden 1966, S. 25ff
41. Hegel, G.F.: Die Vernunft in der Geschichte. Hamburg 1955, S. 163
42. Ritter, Carl: Die Vorhalle der Europäischen Völker 1820
43. Wilhelm, F.: (Christian Lassen) NDB 13, 1982
44. Lassen, Christian: Indische Altertumskund. Bd. I. Bonn 1847, S. 414
45. Pott, August Frerrich: Etymologische Forschungen (1833-1836). Bd. I, S. XXI
46. Poliakov. S. 236
۴۷. همانجا
48. Müller, Max: Artikel aryan. In: Imperial Dictionary of the English Language. Bd. I. London 1883, P. 159
49. Müller, Max: Über die Resultate der Sprachenwissenschaft. Vorlesungen. gehalten an der Universität Straßburg am 23. Mai 1872, S.
50. Siegert, Hans: Zur Geschichte der Begriff (Arier) und (arisch). In: Wörter und Sachen Heidelberg 1941-1942, S. 73-99
- Brockhaus. Enzyklopädie 1966, S. 712 (Arie)
51. Bluntschli, J.C.: Artikel-Arische Völker und Arische Rechte. In: Buntschli/Brater,
21. Wieshofer, Josef: Zur Geschichte der Begriff "Arier" und "Arisch" in der Deutschen Sprachwissenschaft und Althistorie des 19. Jh. und der ersten Hälfte des 20. Jh. In Achenien History V. The Roots of the European Tradition Ed. by H. Sancisi-Weerdenburg and J. W. Drijvers. Leiden 1990, S. 149
22. Herodot: Das Geschichtswerk. Bd. 2. Berlin 1985, S. 154, 155
۲۳. پورداد، ابراهیم، یشت‌ها (۱)، گزارش پورداد، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۲۷، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۷
۲۴. شارب، رالف نرمان، فرمانهای هخامنشی که بزبان (آریائی) پارسی باستان نوشته شده است، شیراز، خرداد ۱۳۴۳، ص ۶۷
۲۵. همانجا، صص ۷۹ و ۸۰
۲۶. همانجا، ص ۱۱۱
27. Kent, G.Roland: **Old Persian**. New Haven 1953, p. 138
28. Wieshöfer, Josef (Prof. Dr.): Institut für Klassische Altertumskunde der Christian Albrecht-Universität zu Kiel
- در نامه مورخ شانزدهم دسامبر ۱۹۸۸ به نگارنده
29. Pierre Lecog: Les Inscription de la Perse Achéménide ed. Callimard. Paris 1997, S. 31
30. Briant, Pierre: Historie de la Empire Perse de Cyrus á Alexandre. Paris 1996, S. 194
۳۱. از نامه آقای ویزهوفر نقل قول شماره ۲۸
۳۲. پورداد، ابراهیم، یشت‌ها، گزارش (۱) نقل قول ۲۳ صفحات ۱۰۵، ۲۵۳، ۲۹۱، ۳۴۱، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۲۵
۳۳. پورداد، ابراهیم، یشت‌ها، گزارش (۲) انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۲۸، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶ ص ۳۴۵ «... این کلمه (اثریه) صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه اثریه... که در اشکات یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز صفت است یعنی منسوب به آریا. همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم. نگارنده در هر جایی از یشت‌ها که به این کلمات برخوردم آنها را به آریائی و آریا ترجمه کردم. صواب در این بود که به ایرانی و ایران ترجمه کنم.»
- یشت‌ها، گزارش ۱ صفحات ۲۶ و ۲۷
- ون-ك به هاشم رضی، اوستا، تهران ۱۳۶۳
- جلیل دوستخواه، اوستا، تهران ۱۳۶۲
۳۴. مشکور، محمدجواد، پیشگفتار در کتاب تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام، نادر بیات، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۱
- «... پیش از آن که طوایف آریایی هندو ایرانی وارد

- S. 1694
69. Bariton, George, Aaron: Semitic and Hamitic Origins (Social and Religious). London 1934, P.1
70. Weil, Gustav: Artikel. Semitische Völker. In: Rotteck-Welckers Staatslexikon. 3. Aufl. 1865-66, S. 327
71. Hommel: a. a. O. (...) S. 7
72. Bariton: a. a. O. (...) 1-12
73. Montgomery, James A.: **Arabia and the Bibel**. Philadelphia 1934, P. 54
74. Philby, H.: **STG. The Background of Islam**. Alexandria 1947, P. 9
75. Nielsen, Ditlef: Alaarabische Kultur. Bd I. In: Handbuch der Altarabische Altertumskunde. Kopenhagen 1927, S. 55
76. Hommel, Fritz: Die Namen der Säugetiere bei dem Südsemitischen Völkern. Leipzig 1879, S. 406
77. Ungnad, Arthur: Die ältesten Völkerwanderungen Vorderasiens. Bereslau 1923, S. 4
78. King, Leonard: **A History of Sumer and Akkad**. London 1916, P. 230
79. Bluntchli: Artikel. Arische Völker und arische Rechte. Bluntschli/Barter, Bd. I. 1857, S. 322
80. Treitschke, Heinrich: Politik, Vorlesungen. Gehalten an der Univesität zu Berlin. By v. Max Cornicflius. Bd. i. Leipzig 1899, S. 273ff.
81. Mieses, Mathias: Der Ursprung des Judenhasses. Berlin 1923, S. 23-28.
- «... چیزی به نام نژاد سامی وجود ندارد.»
- هنری لوکاس، تاریخ تمدن...، ص ۸۱.
82. Conzer, Werner: Entstehung und Entfaltung des Rassenbegriffs in Geschichte.
- ن-ك
- Grundbegriffe Historische Lexikon zur politisch-sozialen Sprache in Deutschland. Bd. 5. (Hsg) Otto Brummer/Werner Conze. Stuttgart 1984, S. 174
- Arens: Sprachwissenschaft. Der Gang ihrer Entwicklung von der Antike bis zur Gegenwart. Frankfurt/Main 1974
83. Kamel, Salibi: Die Bibel aus dem Land Asir. Hamburg 1985, S. 16 Fußnote
84. Stölting-Richert, Wilfried: Kriminalistische Methode und Kriminalität in der indoeuropäischen Sprachwissenschaft. In: Beginnt eine neue Ära der Weltgeschichte? Bd. II. (Hrsg.) Schapour Ravasani. Oldenburg 1993, S. 62-81. Sammelband mit Beiträgen zur gleichnamigen Ringvorlesung im Wintersemester 1991/1992 an der Carl von Ossietzky Universität Oldenburg
- Bd. I 1875, S. 319-322
- Treitschke, Heinrich: Politik-Vorlesungen. Gehalten an der Uni zu Berlin. (Hsg.) Max Cornicelius. Bd. I (Leipzig) 1899, S. 273 ff.
52. Gobineau Arthur Graf von: Versuche über die Ungleichheit der Menschenrassen (Deutsche Ausgabe). Bd. I., 5. Auflage. Stuttgart 1936
53. Gobineau Arthur Graf von: Der Arische Mensch in Weltgeschichte und Kultur (Deutsche Sprache). Übertragen von J.P. Horn. Kampen auf Sylt 1936, S. 42ff.
54. Dudley Bauxton: **The Peoples of Asia**, New York (1925), Rep. 1996, P. 137f.
55. Poliakov: S. 155
- ن-ك بخش دوم فصل سوم و چهارم
56. Chamberlin Houston Stewart: Die Grundlagen des XIX Jh., II. Hälfte, neuntes Kapitel. S. 769-808
۵۷. همانجا ص ۳۲۷
58. Hitler, Adolf: Mein Kampf. Bd. I, Kapitel 11 (Volk und Rasse). München 1935, S. 311-362
59. **The Hindu's World: An Encyclopedic Survey of Hinduism** by Benjamin Walker. Vol. 1. New York 1966, P. 70
- Darakhshani, Jahanshah: Geschichte und Kultur des alten Orients (Grundzüge der Vor und Frühgeschichte Iran). Bd. I, Heft I. Tehran 1995, S. 7
- آشتیانی، جلال، زرتشت - مزدیسنا و حکومت، تهران ۱۳۶۷، ص ۲۱ تا ۲۴
60. Childe v. Cordon: **The Aryan, A Study of Indo-European. Origins**, New York (1926) Rep. 1996
۶۱. کامرون، جورج، ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۵
۶۲. از کتاب مقدس یعنی کتب عهد قدیم و عهد جدید... باب یازدهم ص ۱۴
63. Poliako. León: Der Arische Mythos. Hamburg 1993, S. 215
64. Eichhorn, John Gottfreid: Einleitung in das alte Testament. Bd I. Leipzig 1787
- Thomas Nipperdy, Reinhard Rurup: Antisemitismus in Geschichtliche Grundbegriffe historisch. Lexikon zur politisch-sozialen Sprache in Deutschland. Stuttgart 1972, S. 130
65. Thomas Nipperdy: a.a. O.
66. Hommel, Fritz: Die semitischen Völker und Sprachen. Bd I. Leipzig 1883, S. 0-9
67. S. 9 und 10 همانجا
68. Soden W. v.: Semiten. In: Die Religion in Geschichte und Gegenwart. Bd 5, 3. Aufl. (Hsg). Kurt Gallig. Tübingen 1961,